

بحثی دربارهٔ فرضیه نسبیت زبانی در گویش باصری فارس

مهرداد امیری

پیشگفتار

بررسی حوزه‌های معنایی^۱ واژگانی که در یک زبان استفاده می‌شوند یکی از مباحثی است که نظر زبان‌شناسان و زبان‌پژوهان بسیاری را به خود جلب کرده است. تحقیقات در این حوزه از زبان‌شناسی نشان داده است که تفاوت‌های ساختاری^۲ و واژگانی^۳ همراه با تفاوت‌های فرهنگی^۴، از عوامل مهم تفاوت زبانها با یکدیگر می‌باشند. گروهی معتقدند که این تفاوت‌ها، بویژه در حیطه‌ی واژگان و حوزه‌ی معنایی‌ای که هر واژه، در زبانی خاص در بر می‌گیرد، ناشی از تأثیر محیط بر زبان فرد می‌باشد. نظریه نسبیت زبانی^۵ در زبان‌شناسی نیز، زبان را عامل شکل دهنده‌ی افکار انسان می‌داند. پیروان این دیدگاه معتقدند که انسان در قالب زبان خویش می‌اندیشد و از آنجا که تقسیمات زبان بر تقسیمات جهان خارج منطبق نیست، پس انسان جهان را آن طور ادراک می‌کند که زبانش

1- Semantic domain

2- Structural differences

3- Lexical differences

4- Cultural Contrasts

5- Language relativism

ترسیم کرده است. البته در برابر این گروه عده‌ای از زبان پژوهان عقیده دارند که زبان نمی‌تواند شکل دهنده‌ی افکار فرد باشد، بر این اساس "زبان" پدیده‌ای جهت بیان فکر و عقیده می‌باشد و در نحوه‌ی تشکیل فکر و اندیشه نقش چندانی ندارد.

لازم به ذکر است که در این مقاله نگارنده سعی در رد یا اصلاح موارد فوق ندارد بلکه آنچه وی را ترغیب به بیان این مطالب در بخش پیشگفتار می‌نماید، این واقعیت است که افرادی که در یک محیط زندگی می‌کنند نمی‌توانند در رفتار اجتماعی و زبانی خود بی‌تأثیر از محیط اطرافشان باشند. گویشوران هر زبانی براساس نیازها و یا آنچه در محیط زندگی‌شان مهم می‌باشد، و یا سود و زیان آنها را در بر دارد واژه‌هایی را ساخته، به کار می‌برند که اگر این نیازها ایجاد نشوند، واژه‌ها نیز به کار نمی‌روند و شاید هیچ وقت نیز متولد نشوند. ما در اینجا به اینکه فرایند ساخت واژه در ذهن افراد چگونه است و یا اینکه زبان تفکر را ایجاد می‌کند، یا خیر نمی‌پردازیم بلکه به بررسی برخی از واژگانی می‌پردازیم که با حوزه‌های معنایی گسترده و خاصی که دارند، توانسته‌اند نقش مهمی در بیان مفاهیمی داشته باشند که بخش قابل ملاحظه‌ای از زندگی جامعه‌ی "ایلی" را تشکیل می‌دهند.

در این مقاله ابتدا "ایل باصری فارس" به خواننده معرفی می‌شود و سپس شماری از واژگانی معرفی می‌شوند که گویشوران این ایل جهت نامیدن برخی از آنچه در محیط زندگی‌شان با آن روبرو هستند (گوسفندانشان) به کار می‌برند. این مقاله به سه بخش تقسیم شده است که بخش اول آن به ویژگی‌های تاریخی اجتماعی^۱ ایل باصری می‌پردازد و بخش دوم در برگیرنده‌ی ویژگی‌های زبانی^۲ این ایل می‌باشد. بخش سوم به تجزیه و تحلیل آن دسته از واژگانی می‌پردازد که به یک حوزه‌ی خاص معنایی (نام گذاری گوسفندان) مربوط می‌شوند و در حقیقت بحث اصلی این مقاله را در بر می‌گیرد.

۱- ویژگی‌های تاریخی - اجتماعی

باصریها از عشایر فارسی زبان ایلات خمسه هستند که از زمانهای دور - که اوآن بر ما پوشیده است، در فارس به دامداری و قشلاق^۳ و بیلاق^۴ مشغول بوده‌اند. باصریها

1- Socio - historical characteristics

2- linguistic characteristics

۳- قشلاق، این واژه به مکانهایی اطلاق می‌شود که عشایر جهت اقامت زمستانی خود انتخاب می‌کنند و معمولاً

"ایلراه"^۵ ویژه خود را دارند و همه ساله میان جایگاه‌های تابستانی (بیلاق) و جایگاه‌های زمستانی (قشلاق) در حرکت بوده‌اند. ایل باصری سده‌های اخیر زاده‌ی اتحاد دو طایفه "علی میرزایی" و "ویسی" است که طایفه‌ی نخست از زمانهای دور در فارس می‌زیسته‌اند اما ویسی‌ها گویا از خراسان به منطقه‌ی فارس کوچ کرده‌اند و در آنجا ماندگار شده‌اند. گروهی از افراد ایل نیز عقیده دارند که از نوادگان "اویس قرنی" هستند که قرن‌ها قبل از "بصره" به همدان در آمده است و در آنجا فوت کرده است و ایل و تبارش ابتدا به خراسان و سپس به فارس آمده‌اند. با این حال زمان یکی شدن این دو طایفه و تشکیل ایل بزرگ باصری و وجه تسمیه «باصری» و ریشه‌ی آن به هیچ رو دانسته نیست.

ایل باصری چونان دیگر ایلات فارس، ایلی یاغی پرور بوده و در تحولات اجتماعی و سیاسی فارس و ایران نیز بی‌تأثیر نبوده است. همچون دیگر ایل‌های کوچ نشین فارس، باصریها از اسکان اجباری ایلات در سال ۱۳۱۱ خورشیدی لطمه‌ی فراوان دیدند اما پس از شهریور ۱۳۲۰ عادت دیرین کوچ‌نشینی و کوچ سالانه را از سر گرفتند. بیلاق ایل باصری از دامنه‌های کوه "بل" ^۶ و حدود دهستانهای خنگشت و احمد آباد در سر حد چهار دانگه تا دهستانهای مشهد مرغاب و کمین و خفرک و مرودشت را در بر می‌گیرد و قشلاق این ایل از گربال و کوار و سروستان آغاز می‌شود و تا خفرو جهرم و شمال غربی لار، در محدوده‌ی روستای منصور آباد، ادامه می‌یابد. باصریها "ایلراه" بسیار گسترده‌ای دارند و به همین خاطر با ایلات و طوایف زیادی همسایه هستند که ایلات بزرگ و کوچک قشقایی، بویژه طایفه شش بلوکی و طوایف لر، ایلات عرب و نقر ایلات بهارلو و اینالو و طایفه‌های عرب زبان منطقه‌ی فسا از این دسته‌اند. این همجواری گسترده آمیختگی قومی و فرهنگی پر دامنه‌ای را پدیدار کرده است که در نتیجه‌ی آن گروه کثیری از مردم این ایل به زبان ترکی سخن می‌گویند. برخی تیره‌ها نیز گویشی آمیخته به

در مناطق گرمسیری واقع شده‌اند.

۴- بیلاق: این واژه به جایگاه‌های تابستانی ایلات عشایر اطلاق می‌شود و معمولاً مناطق خوش آب و هوا را در بر می‌گیرد.

۵- ایلراه: مسیر تردد ایل هنگام کوچ است. معمولاً مسیر حرکت ایلات با هماهنگی مقامات دولتی و نیروهای انتظامی و با مشورت کدخدایان و خوانین تعیین می‌شده است.

۶- کوه "بل" کوهی در منطقه سر حد چهار دانگه در اطراف شهرستان اقلید فارس.

لری یا عربی دارند^۱.

ویژگیهای زبانی

گوش باصری دارای گستره‌ی واژگانی ویژه‌ای است که به طرز قابل توجهی برگرفته از طبیعت خاص زندگی ایلی و ایلیاتی است. افراد ایل بیشتر از هر چیز به گوسفندانشان وابسته‌اند و از طریق پرورش آنها روزگار می‌گذرانند. بدیهی است که رنگ، خواص ظاهری و رفتار گوسفندان بر ایشان مهم باشد و در ضرب المثلها، کنایه‌ها و استعاره‌هایشان بکار رود. نگارنده خود برخی از سالهای کودکی و نوجوانی‌اش را در ایل سپری کرده است و بعد از آن نیز همواره با ایل و گویشش در تماس بوده است و آنچه برایش دلنشین و فکربرانگیز بوده، تنوع واژه‌ها و تفاوت حوزه‌ی معنایی آنها با آنچه در زبان فارسی معیار مشاهده می‌شود، می‌باشد. معمولاً افراد غیر ایلیاتی، واژه‌ی "گوسفند" را برای همه انواع آن به کار می‌برند اما در میان ایل این واژه، به سطوح معنایی مختلفی تقسیم می‌شود و هر کدام از آن سطوح نیز خود، زیرگروه‌های خاصی را در بر می‌گیرد که در بخش بعدی مقاله این دسته بندیها بطور کامل مورد بررسی قرار می‌گیرند. از دیگر ویژگیهای این گویش کوتاه گویی^۲ است. به عنوان مثال به جای «من» /maen/ ضمیر اول شخص مفرد، م / me / می‌گویند و گاهی نیز یک واژه و یا ترکیب یک واژه و یک فعل، معنایی فراتر و در سطح یک جمله و گاهی بیش از آن را بیان می‌کند، به عنوان مثال: [بَرَت دَارُم] (برایت دارم) / Barât / Dârom / و بدین معنی که "کار ناشایستی انجام داده‌ای و یا اینکه حقی را از من ضایع کرده‌ای و باید حساب پس بدهی". تغییرات واجی^۳ نیز بطور بارزی قابل مشاهده است، مثال؛ دارم / Dârom / به دَارُم / dârom / و یا / dârum / در اینجا واج / a / ← / o / تبدیل شده است.

بررسی ساختار دستوری، واژگان، بررسی حوزه‌های معنایی، واجی و... این گویش

۱- به خاطر همین لجه‌های لری، یا عربی، بعضی از مورخان یا جغرافی‌دانان ایل باصری را با عنوان ایل «عرب باصری» مورد بررسی قرار داده‌اند که باید گفت: ایل عرب یا ایلات خمسه عرب با ایل باصری همسایه است و این دو، دو ایل متفاوت و جدا از هم می‌باشند.

همراه با گردآوری افسانه‌ها، نام داروها، مکانها و ضرب‌المثها کاری^۱ است که در مدت کم و با عجله امکان‌پذیر نیست و نگارنده امیدوار است بتواند در آینده با بهره‌گیری از راهنمایی و دانش دوستان و استادان زبان‌شناس‌اش در این راه بکوشد. آنچه در بخش پایانی این مقاله می‌آید، دسته‌بندی واژه‌هایی است که گویشوران ایل باصری جهت نامیدن گوسفندان خود بکار می‌برند. تنوع نامها به گونه‌ای است که حدود ۵۰ نام را در بر می‌گیرد.

تجزیه و تحلیل واژگانی:^۲

«چوپان گوسفندان‌اش را به اسم صدا می‌زند. با صدایش می‌ایستند یا به جست و خیز می‌پردازند. هرگاه بز یا کهره‌ای بیمار شود چوپان چونان فرزندش از او پرستاری می‌کند. هر وقت گوسفندی را گرگ بدرد ماتم تمام ایل را فرا می‌گیرد»^۳.

نحوه‌ی زندگی افراد ایل و تماس مداوم آنها با گوسفندان که سرمایه‌ی اصلی آنها در زندگی‌شان به شمار می‌روند باعث شده است که جهت تمایز هر گوسفند از گوسفندی دیگر، گوسفندها نامی مشخص داشته باشند. و حتی اگر تعدادشان به هزار رأس برسد، باز هم قابل شناسایی باشند. گوسفندان حداقل براساس پنج «ویژگی^۴» تقسیم‌بندی می‌شوند. این ویژگیها عبارتند از:

۱- پشمینه یا بُزینه بودن

۲- شکل ظاهری (شکل گوشها، شاخها، و نر و ماده بودن)

۳- رنگ

۴- زمان تولد (بهار - پاییز - یا برای بار دوم در یک سال توسط یک مادر تولد شده باشد)

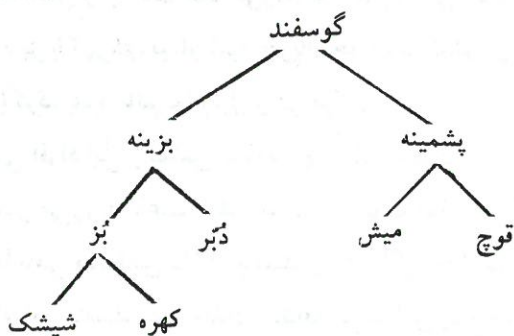
۱- برای هر کدام از موارد ذکر شده باصربها بیش از ۲۰۰ لغت را به کار می‌برند. در مورد ضرب‌المثها نیز باید گفت که بسیاری از آنها در فارسی معیار دارای معادلهایی می‌باشند. به عنوان نمونه:
«وعده‌ی بزگر در اَغَل است» یا «دَم اَغَل» است: / Vadei boze gar dame aghol ast / که معادل آن در فارسی معیار «هر که خربزه می‌خورد پای لرزش هم می‌ایستد» است.

۵- مکان تولد

علاوه بر این پنج ویژگی گاهی نیز گوسفندها را براساس "رفتارشان" نام‌گذاری می‌کنند.

۱- پشمینه یا بزینه بودن

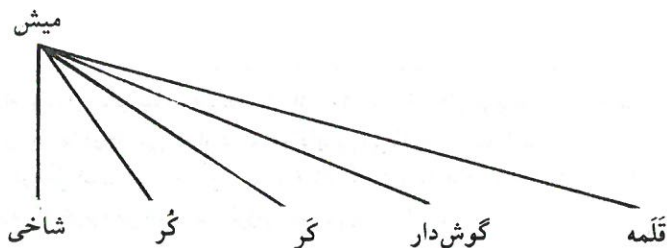
گوسفند را بطور کلی به یکی از این دو نوع تقسیم می‌کنند: (شکل ۱)، پشمینه گوسفندی را می‌گویند که بدنش پوشیده از پشم است حال کوچک باشد یا بزرگ، نر باشد یا ماده فرقی نمی‌کند. بزینه نیز بدنی پوشیده از مو دارد و به عنوان مثال "میش" در گروه پشمینه و "بز" و کهره (بُزغاله) در گروه بزینه قرار می‌گیرند.



(شکل ۱)

۲- شکل ظاهری

الف: تقسیم بندی "گوسفند پشمینه" براساس شکل ظاهری (شکل ۲)

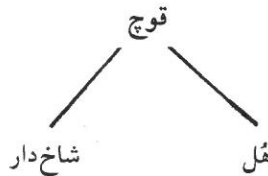


(شکل ۲)

الف. ۱- میش: گوسفند "ماده" از نوع پشمینه است که همانطور که در شکل شماره ۲ آمده است به انواع زیر تقسیم می شود.

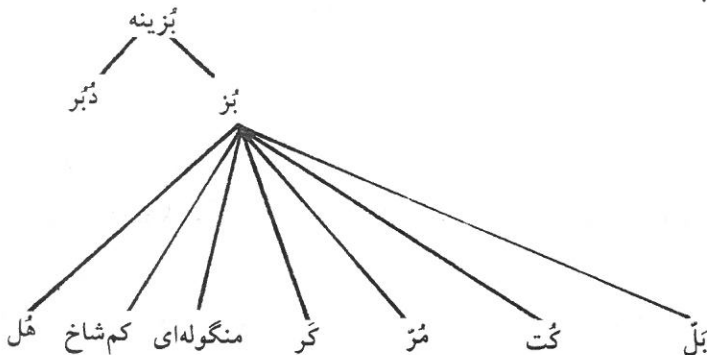
- ۱- میش قلمه / ghalame / : دارای پاهای باریک و کوتاه است.
 - ۲- میش گوش دار / gu shdâr / : دارای گوشهای بلند است (از هر رنگ)
 - ۳- میش گر / kar / : دارای گوشهای خیلی ریز است.
 - ۴- گر / kor / : دارای گوشهای کوتاه است که به سمت بالا قرار می گیرند.
 - ۵- شاخی / shâkhi / : گوسفند پشمینه ماده که دارای شاخ باشد.
- الف. ۲- قوچ: گوسفند از نوع پشمینه است که طبق شکل (۳) به انواع خاص خود تقسیم می شود.

- ۱- قوچ هل: دارای شاخ نیست.
- ۲- قوچ شاخ دار: قوچ معمولی که دارای شاخ است.



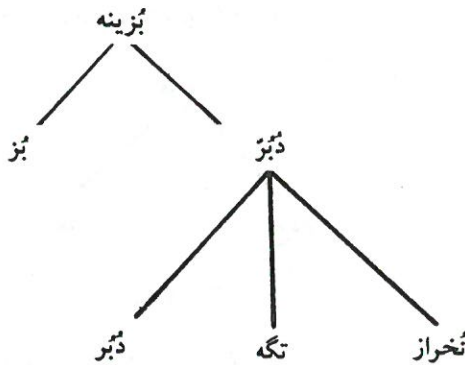
(شکل ۳)

ب: تقسیم بندی گوسفند «بزینه» براساس شکل ظاهری
 ب - ۱- بُز، / boz / : گوسفند ماده از نوع «بزینه» است که طبق شکل (۴) به هفت نوع تقسیم می شود.



(شکل ۴)

- ۱- بز بَل: / bael / دارای گوش‌های بلند است.
 - ۲- بز کُت / kot / دارای گوش‌های متوسط است.
 - ۳- بز مُرّ / mor / دارای گوش‌های کوتاه می‌باشد که به سمت بالا قرار دارند.
 - ۴- بز کَر / kar / دارای گوش‌هایی خیلی کوچک است.
 - ۵- بز منگوله‌ای: دارای ۲ دو زائده‌ی آویزان در زیر گلویش می‌باشد که به آنها «منگوله» می‌گویند.
 - ۶- بز هُل: بز بدون شاخ است.
 - ۷- بز کم شاخ: دارای شاخ‌های بسیار بسیار کوتاه است.
- ب - ۲ - دُبَر: بز نر را دُبَر گویند، (شکل ۵)



(شکل ۵)

دُبَر به سه دسته تقسیم می‌شود:

- ۱- نُخراز / nokhrâz / بز نر با شاخ‌های بلند که به بز پیشرو و یا دبر جلوی گله نیز معروف است.
- ۲- تگه / tage / دبری که جهت جفت‌گیری آماده باشد و جهت جفت‌گیری با بزها مناسب.

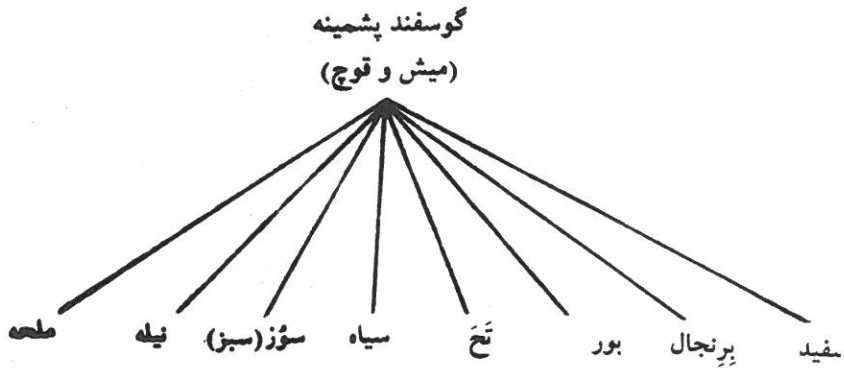
۳- دُبور / dobor / نام دیگری است برای تگه و در بعضی موارد برای نوع سرحال‌ترو چابک‌تر آن به کار می‌رود.

۳- رنگ:

الف: تقسیم‌بندی «میش یا قوچ» براساس رنگ، شکل (۶).

شکل ۶:

تقسیم بندی گوسفند پشمینه براساس رنگ



(شکل ۶)

- ۱- میش سفید: دارای رنگی کاملاً سفید است.
- ۲- میش پرنجال / berend3âl / رنگ سفید همراه با زرد.
- ۳- میش بور: / bour / پشمهای سرخ کم‌رنگ یا نارنجی رنگ دارد.
- ۴- میش تَح / taha / دارای رنگ قهوه‌ای است.
- ۵- میش سیاه: دارای رنگ کاملاً سیاه است.
- ۶- میش سوز / souz / دارای رنگ طوسی (خاکستری) است.
- ۷- میش نیله / Nile / به رنگ نیلی است.

۹- بز خَلَج: بز سیاه با رنگهای قرمز روشن یا قهوه‌ای در قسمت پاها، البته در بعضی از بزها خطوط قرمز روشن یا قهوه‌ای به طور موازی از صورت شروع شده تا زیر شکم و پاها ادامه می‌یابند.

۱۰- بز بَرشه: بزى که موهایش سیاه و سفید مخلوط است (درست مثل کسی که موهایش در حال سفید شدن باشد): به بز برشه، «گُرْدُم» نیز می‌گویند.

۱۱- بز سُوْز: / souz / بزى با رنگ «کبود».

۱۲- بز آله: / ale / بزى که دارای رنگ سیاه و سفید باشد که «آله پلنگی» نیز گفته می‌شود.

۱۳- بز سیاه: بزى که دارای موهای یک دست سیاه است.

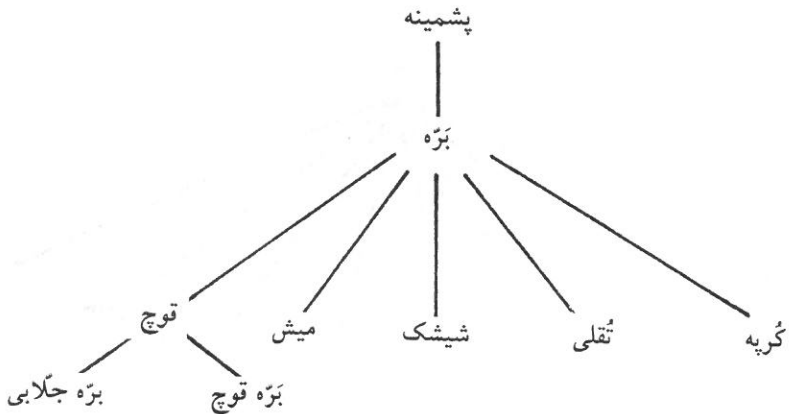
تمام موارد فوق در مورد «دُبَر» نیز صادق است.

۴- زمان تولد

باصربها گوسفندانشان را براساس زمان تولد نیز نام‌گذاری می‌کنند. بطور کلی اگر گوسفندی در بهار متولد شود: / bahari / و اگر در پاییز متولد شود پُی‌زى / Poizi / خوانده می‌شود و اگر گوسفند در یک سال دوبار زایمان نماید، به نوزادی که در دفعه‌ی دوم متولد شده است دو بار که / doba: reke / می‌گویند.

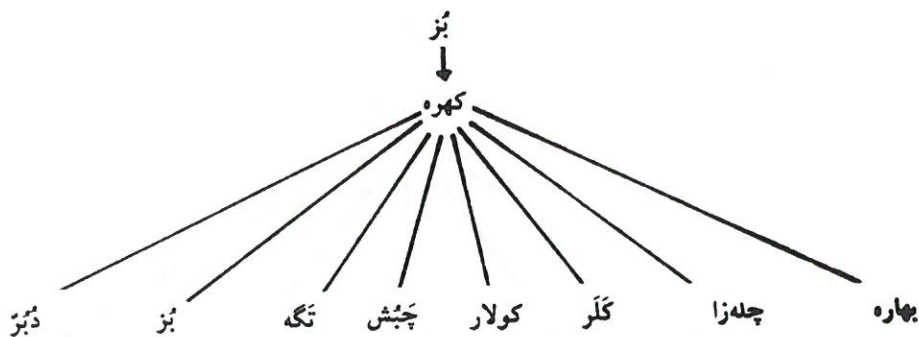
الف: نام‌گذاری گوسفندان پشمینه براساس زمان تولد، (شکل ۸)

توجه «بَرّه» نامی است که به نوزاد میش اطلاق می‌شود.



(شکل ۸)

- ۱- برّه: نوزاد میش را بره می‌گویند.
- ۲- کُره / Korpe / بره کوچک شیرخوار.
- ۳- تُقُلّی / togholi / بره شش ماهه.
- ۴- شیشک / Shishak / بره بالاتر از شش ماه و کمتر از یک سال.
- ۵- میش / قوچ /: بره‌ای که یک ساله بشود میش یا قوچ خوانده می‌شود. گوسفندان معمولاً در یک سالگی به سن بلوغ و جفت‌گیری می‌رسند و توانایی به دنیا آوردن نوزاد را نیز دارند.
- ۶- قوچ: خود به دو دسته تقسیم می‌شود.
- ۶-۱- بره قوچ ← یا بره‌ی «داشتی» بره‌ای سالم و خوش قد و قامت که به عنوان قوچ گله در آینده بسیار با ارزش خواهد بود و حتی الامکان از فروش آن خودداری می‌کنند.
- ۶-۲- بره جلابی ← معمولاً جهت فروش تربیت می‌شود. به آن بره‌ای «گشتی» نیز می‌گویند.
- واژه‌ی «جلاب» برای دسته‌ای از گوسفندان به کار می‌رود که جهت فروش در اختیار فردی قرار می‌گیرد.
- در برابر آن واژه‌ی «گله» یا «رمه» است که بیشتر به معنای دارایی و مایملک فردی، بکار می‌رود.
- ب: نام‌گذاری گوسفندان «بزینه» براساس زمان تولد، (شکل ۹)



(شکل ۹)

- ۱- کهره بهاره: نواز دُبُز (بزغاله) شیرخواره که در بهار متولد شود.
- ۲- کهره چله‌زا: در ۴۵ (چهل و پنجمین) روز زمستان تولد شده باشد.
- ۳- کهره کَلَر: در اوایل پاییز تولد شده باشد و در فصل بهار بزرگ شده باشد.
- ۴- کولار: کهره‌ی حدود شش ماه.
- ۵- چَپُش: بز یک ساله.
- ۶- تَگه: /taege/ حیون نر آماده جفت‌گیری.

۵- مکان تولد

باصریها نام‌گذاریها و تقسیمات فوق را گاهی به صورت منفرد و گاهی نیز با حالتی ترکیبی به کار می‌برند. به عنوان مثال یک میش می‌تواند، هم "ملحه" باشد و هم "گوش‌دار"، یعنی "گوش‌دار - ملحه". حال اگر دو میش گوش‌دار ملحه داشته باشیم، امکان دارد یکی تُقُلّی باشد و دیگری شیشک: یعنی تقسیم بندی به شکلی انجام می‌گیرد که تمامی گوسفندان قابل تشخیص و تمایز از یکدیگر باشند. اگر در وضعیتی دو گوسفند کاملاً مشابه باشند یعنی اینکه در هر چهار مورد ذکر شده همانند باشند. تنها چیزی که آنها را از هم متمایز می‌کند، پدر، مادر و یا مکان تولدشان است. و البته گاهی نیز اسم صاحب گوسفند و یا کسی که مثلاً گوسفند به او هدیه شده است را روی گوسفند می‌گذارند. اگر چنین چیزی اتفاق بیافتد دیگر گوسفند را براساس موارد شمرده شده فوق نام‌گذاری نمی‌کنند.

۶- رفتار

در موارد بسیار نادری باصریها گوسفندان خود را نیز چونان افراد دوروبرشان با صفت‌های مشخصه انسان یعنی (+ humane) مشخص می‌کنند: مثلاً به میشی که سروصدای زیاد نکند و دست‌آموز نیز باشد میش مَرّی / meri / یعنی میش مهربان می‌گویند. و یا بزى را که در جلو گله حرکت می‌کند "بز پیشرو" می‌خوانند. همچنین "بزى" که هیچگاه آبستن نشده است اما همواره آماده لقاح و جفت‌گیری می‌باشد را «تگه باز» می‌نامند. نکته جالب این است که اگر بز یا میشی یکی از صفت‌های رفتاری را

کسب کرده و براساس آن نامگذاری شد، دیگر با نامهای گذشته براساس شکل ظاهری، رنگ و غیره از او یاد نمی‌شود، مثلاً اگر یک میش «برنجال» یا «کَرَبور»، مهربان، باشد و به آن «میش مری» بگویند، از آن پس «برنجال» و یا «کَرَبور» خوانده نمی‌شود.

پَسگفتار

همانطور که پیش از این اشاره شد، تجارب هر فرد، بهره‌گیری‌اش از محیط زندگی، و میزان و نوع نیازهایش می‌تواند عوامل مهمی در شکل‌گیری زبان و واژه‌گزینی در آن زبان به شمار بروند. در این مقاله شیوه‌ی نامگذاری گوسفندان در ایل باصری فارس مورد بررسی قرار گرفت: این بررسی در چهارچوب «زبان‌شناسی توصیفی» و براساس یافته‌ها و داده‌های برگرفته از این محیط زبانی انجام گرفت.

چنین به نظر می‌رسد که حوزه‌ی معنایی رنگها از دیدگاه گویشوران ایل باصری با آنچه در فارسی معیار می‌بینیم متفاوت است. و همچنین با توجه به نحوه‌ی نامگذاری گوسفندان براساس رنگ در می‌یابیم که برش رنگها به شکلی متفاوت از آنچه ما در گفت و شنود روزمره امان به کار می‌بریم انجام شده است. به عنوان مثال رنگ سیاه و سفید مخلوط، مثل موی فردی که در حال پیر شدن است، اگر برای گوسفند به کار رود براساس اینکه بز باشد یا میش به ترتیب «بَرشه» [گَرْدَم] و «ملحه» خوانده می‌شود. اما اگر همین رنگ برای انسانی به کار رود به آن «جوگندمی» یا «نقره‌ای» می‌گویند.

نکته دیگر اینکه این رنگها فقط برای گوسفندان به کار می‌روند و حالتی اختصاصی دارند حتی اگر پشم آن گوسفند در قالی یا بافتنی دیگری به کار رود، برای نامگذاری‌اش از این رنگها استفاده نمی‌کنند. چنانکه پشم گوسفند سفید وقتی به صورت نخ درآمد «شیری» گفته می‌شود. همچنین اگر لباسی به رنگ سرخ روشن خریداری می‌شود، «قرمز»، «سرخ» یا همان «سرخ روشن» خوانده می‌شود، در صورتیکه گوسفندی با همین رنگ «هند شکری» است. نگارنده بر این باور است که رنگهای به کار رفته در قالیهای دستباف عشایر ایل باصری نیز تقسیم‌بندی خاص خود را دارد و می‌تواند مورد بررسی و تحقیق بیشتری قرار بگیرد چنانکه رنگ قهوه‌ای به کار رفته در قالی را «شُتری» می‌نامند نه «قهوه‌ای»، «برنجال»، و یا «بور».

وسایل چوبی به کار رفته در خانه و ساختمان آن نیز به حدود یکصد عدد می‌رسد که هر کدام نام خاص خود را دارند، شناخت این واژه‌ها و بررسی و طبقه‌بندی آنها علاوه بر اینکه به پایدار ماندن، و حداقل ثبت شدن، واژگان این گویش منجر می‌شود، می‌تواند در واژه‌سازی زبان فارسی امروز نیز به کمک ما بیاید.

بر کسی پوشیده نیست که لحظه به لحظه "گویشهای محلی" در تمام نقاط کشورمان ضعیف و ضعیف‌تر می‌شوند و در مقابله و رویارویی با فرهنگ و زبان معیار یا بقولی زبان شهرنشینی رنگ می‌بازند و کم‌کم از بین خواهند رفت. این گویشها با مردنشان بخش مهمی از گذشته‌ی فرهنگی، زبانی و تاریخی این مرز و بوم را نیز با خود به گورستان تاریخ می‌برند. تاریخی که به درستی در هیچ کتابی ثبت نشده است.

منابع

الف - منابع فارسی

- ۱- باطنی، محمدرضا: زبان و تفکر، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۷۳.
- ۲- پرهام، سیروس، با همکاری سیاوش آزادی، دستبافتهای عشایری و روستایی فارس، جلد دوم، ص ۲۶۵ تا ص ۲۷۸، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۰.
- ۳- صداقت کیش، جمشید، ایلات و عشایر ایران. مجله ایرانشناسی، سال اول، شماره ۵، صص ۴۲ تا ۴۸.

ب - منابع انگلیسی

Burth Fredrik, Nomads of South Persia,
Oslo Universitetsforlaget
sewnd printing 1964, Grøndahl
& søn, Norway

Kay Paul and Kempton Willett "What is the Sapir - Whorf Hypothesis?"
Anthropologist 86 (1). March, 1984.